

بازنمایی دین در رمان‌های مصطفی مستور

سوسن باستانی^۱، محسن گودرزی^۲، فاطمه ابراهیم زاده^۳

تاریخ دریافت ۹۲/۵/۱۷ تاریخ تایید: ۹۲/۸/۱۸

چکیده

این مقاله می‌کوشد شیوه واکنش و دریافت افراد دین‌دار را در رمان‌های مصطفی مستور توضیح دهد. برای پاسخ به این پرسش، سه رمان اصلی مستور با نام‌های «روی ماه خداوند را ببوس»، «ستخوان خوک و دست‌های جذامی» و «من گنجشک نیستم» با روش «نظریه مبنایی» واکاوی شده است. یافته‌های به دست آمده از رمان‌ها نشان می‌دهند که افراد در مواجهه با تجربیاتی چون «مرگ» و «رنج بشری» خود را در برابر پرسش‌هایی از معنای زندگی می‌یابند و دلیلی برای تحمل رنج زندگی نمی‌یابند. همچنین شخصیت‌های رمان در مراحل از زندگی، با دغدغه‌های وجودی مواجهند که پاسخی برای آن پیدا نمی‌کنند. چنین «بحرانی از معنا»، شخصیت‌های رمان را به جست و جوی در عرصه «علم»، «ایمان فردی» و «عشق» وا می‌دارد. «علم» پاسخ فائق‌کننده‌ای به این پرسش نمی‌دهد و از این رو، بر اهمیت «ایمان فردی» و «عشق» تأکید می‌شود. در این مقاله نشان داده می‌شود که چگونه شخصیت‌های رمان با «تجربه بحران» و «فانوائی از تاویل» به «ایمان» و «عشق» به عنوان منبعی برای معنا آفرینی منتهی می‌شود.

واژگان کلیدی: بحران معنا، نظریه مبنایی، مصطفی مستور، ناتوانی از تاویل.

sbastani@alzahra.ac.ir

mgoodarzi@gmail.com

ebrahimzadeh6211@yahoo.com

۱. دانشیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه الزهرا.

۲. جامعه‌شناس و مدرس دانشگاه.

۳. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه الزهرا

طرح مسأله

در بحث از نسبت ادبیات و جامعه، دو رویکرد کلی بیش از دیگر رویکردها مورد تاکید است. رویکرد بازتاب، متن ادبی را آینه جامعه می‌داند و نشانه‌های جامعه را در آن جستجو می‌کند در حالی که رویکرد بازنمایی بیشتر بر شیوه نمایش و عرضه تاکید دارد. کانت نشان داد که جهان بیرون، تنها از مجرای مقولات ذهنی درک و دریافت می‌شود. دورکیم در صورت بنیادی حیات دینی به منشاء اجتماعی این مقولات اشاره کرد و از آن با عنوان «بازنمودهای جمعی» یاد کرد. اعضای یک جامعه از طریق بازنمودهای جمعی، جهان بیرون را درک و احساس می‌کنند و به آن واکنش نشان می‌دهند. شناخت فرهنگ یک جامعه جز از طریق شناخت بازنمودهای جمعی ممکن نیست.

آثار هنری با وجوه مختلف زندگی روزمره آمیخته‌اند و بخش مهمی از زندگی روزمره افراد صرف استفاده از محصولات هنری مثل موسیقی، فیلم، ادبیات و... می‌شود. آثار هنری از مهم‌ترین متن‌های فرهنگی است که امکان شناخت بازنمودهای جمعی را فراهم می‌کند. ادبیات داستانی از جمله رمان، از حیث شکل و محتوا زمینه‌ای مناسب برای تحلیل این نوع از مفاهیم اجتماعی است. رمان، در مقایسه با دیگر آثار فرهنگی مثل موسیقی یا فیلم‌های سینمایی یا برنامه‌های تلویزیونی سهم زیادی در مصرف فرهنگی ندارد، ولی به دلیل اهمیت آن در زندگی «طبقه متوسط» راهی برای شناخت وضعیت اجتماعی باز می‌کند. اندیشمندان بسیاری رمان را شکل هنری برخاسته از دنیای مدرن دانسته‌اند (وات، ۱۳۷۹؛ لوکاچ، ۱۳۸۱).

علاوه بر آن رمان از حیث فرم و محتوا بر دیگر اشکال هنری که بر روایت داستان اتکاء دارند، تاثیر جدی دارد. از این رو، رمان هم مستقیم و هم غیرمستقیم و از مجرای دیگر هنرها بر افراد تاثیر دارد.

در این مقاله در نظر داریم با بررسی رمان‌های مصطفی مستور، به صورتی از بحران معنا در بخش‌هایی از جامعه پردازیم. در رمان مستور، شخصیت اصلی با ابهام، تردید و پرسش درباره «معنای زندگی» مواجه می‌شود و قادر به درک معنای رویدادها، رفتار انسان‌های دیگر و موقعیت خود در جهان نیست. او پس از مواجهه با چنین بحرانی، به جست و جوی «ایمان» و «عشق» برمی‌آید و تلاش می‌کند زندگی خود را بر آن بنا کند.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که رمان‌های مستور از جمله رمان‌های پرفروش است. رمان روی ماه خداوند را بیوس اولین رمان مستور از سال ۱۳۸۱ تا تابستان ۱۳۸۹، سی و یک بار - تقریباً به

تعداد صد و سی هزار نسخه- به چاپ رسیده است. فروش بالای این رمان را شاید بتوان دلالتی بر نزدیکی دغدغه‌های ذهنی مخاطب با مسائل شخصیت‌های رمان دانست. هر چند این نکته نیازمند بررسی تجربی از دریافت مخاطبان است.

در این نوشته برای تحلیل متن رمان‌های مصطفی مستور از روش نظریه مبنایی استفاده کردیم^۱ (ر. ک استراس و کوربین، ۱۳۸۵) تا به سوال اصلی این پژوهش پاسخ گوییم: دین به چه شکلی در رمان‌ها بازنمایی شده است؟ بر کدام ابعاد دین در رمان تأکید بیشتری شده است؟

نظریه مبنایی

نظریه مبنایی^۲ بر خلاف روش‌های کمی کار خود را از نظریه آغاز نمی‌کند بلکه نظریه، محصول و نتیجه آن است. این روش با استفاده از سلسله‌ای از رویه‌های نظام‌مند، داده‌ها را تحلیل می‌کند و بر اساس مجموعه‌ای از «مفاهیم» و «مقولات» و سلسله روابط میان آنها، تنظیم نظری از موضوع خود به دست می‌دهد (استراس^۳ و کوربین^۴، ۱۳۸۵: ۲۴-۲۳).

مفاهیم، مقولات، گزاره‌ها، عناصر اصلی نظریه‌ی مبنایی هستند. مفاهیم واحدهای اصلی تحقیق هستند. نظریه‌پرداز تنها با مقایسه‌ی وقایع و نامگذاری پدیده‌های همانند با اصطلاحات یکسان می‌تواند واحدهای اصلی را برای نظریه فراهم آورد. مقولات در مقایسه با مفاهیمی که بیان‌گر آن‌ها هستند، سطح بالاتری داشته و انتزاعی‌تر هستند. مقولات سنگ بنای نظریه‌سازی هستند. گزاره‌ها^۵ نشان‌دهنده‌ی روابط تعمیم یافته بین یک مقوله و مفاهیم آن و همچنین روابط بین مقولات ناپیوسته هستند.

کدگذاری نظری عبارت است از عملیاتی که طی آن داده‌ها تجزیه، مفهوم‌سازی و به شکل تازه‌ای در کنار یکدیگر قرار داده می‌شوند. این همان فرایند اصلی‌ای است که طی آن نظریه بر اساس داده‌ها تدوین می‌شود. روش‌های مختلفی برای کار با متن در فرایند تفسیر وجود دارند که عبارت‌اند از: کدگذاری باز، کدگذاری محوری و کدگذاری انتخابی. نباید این روش‌ها را به کلی متمایز از یکدیگر، یا مرحله‌ی به لحاظ زمانی مجزا در فرایند تفسیر به‌شمار آورد. بلکه این‌ها روش‌هایی مختلف برای کار با داده‌های متنی هستند که محقق در صورت نیاز آن‌ها را جابه‌جا یا با یکدیگر تلفیق می‌کند. با این حال، فرایند تحقیق، با کدگذاری باز شروع شده و با

-
1. Grounded Theory
 2. Grounded Theory
 3. Strauss, Anselm
 4. Corbin, Juliet
 5. roposition

نزدیک شدن به مراحل پایانی فرایند تحلیل، کدگذاری انتخابی بیش تر مطرح می شود (استراس و کوربین، ۱۳۸۵). براساس چنین نگرشی کدگذاری شامل مقایسه‌ی دائمی پدیده‌ها، موردها، مفاهیم و جز این‌ها و فرمول‌بندی پرسش‌هایی می شود که در برابر متن قرار داده شده‌اند. در این تحقیق تمرکز بیشتر بر دو شیوه کدگذاری باز و محوری بود. در کدگذاری باز محقق قصد دارد تا داده‌ها و پدیده‌ها را در قالب مفاهیم درآورد. به این منظور ابتدا داده‌ها از هم مجزا می شوند و عبارت‌ها (کلمات منفرد یا مجموعه‌ای کوچک از چند کلمه) براساس واحدهای معنایی دسته‌بندی می شوند تا «مفاهیم» (کدها) به آن‌ها ضمیمه شوند (فلیک، ۱۳۸۷: ۳۳۰). بعد از مقایسه و سؤال، برای به دست آوردن شباهت‌ها و تفاوت‌ها، مفاهیم طبقه‌بندی می شوند و برچسبی می گیرند تا مقولات را بسازند (استراس و کوربین، ۱۳۸۵).

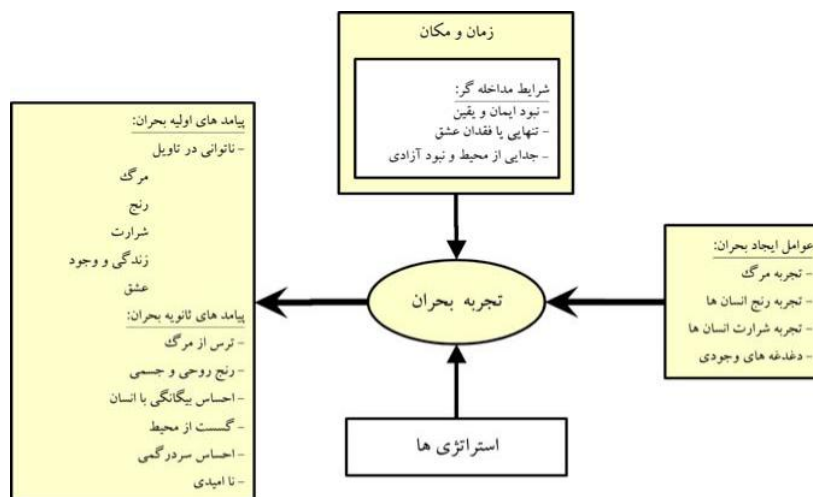
در کدگذاری محوری مفاهیم و مقوله‌هایی که در مرحله‌ی کدگذاری باز تجزیه شده‌اند، در ترکیبی تازه به یکدیگر متصل می شوند. در این مرحله مشخص می شود که چگونه یک مقوله واحد با مقولات دیگر مرتبط است و شرایط، زمینه‌ها، استراتژی‌های کنش و نتایج آن به دقت جستجو می شود. از طریق این کدگذاری‌ها، مطالب مرتبط با سؤالات تحقیق، کدگذاری شده و به شکل کدها (مفاهیم) در آمدند و مفاهیم مرتبط با هم در کنار یکدیگر مقولات را ساختند که انتزاعی تر و کلی تر بودند. در قالب الگوی پارادایم مورد نظر در کدگذاری محوری مقولات به یکدیگر مرتبط شدند؛ به این شکل که یک پدیده‌ی اصلی (متناسب با تأکید رمان‌ها) انتخاب شد و مقولات دیگر در رابطه با آن به شکل شرایط علی یا پیامدها قرار گرفتند.

تحلیل داده‌ها

در این مقاله، سه رمان مصطفی مستور را واکاوی کرده‌ایم تا به این پرسش پاسخ دهیم که عوامل ایجاد بحران معنا در زندگی شخصیت‌های رمان کدامند و چگونه با آن روبرو می شوند. چهار تجربه‌ی موجب شکل‌گیری این پرسش است: تجربه‌ی مرگ، شرارت انسان‌ها، رنج آدمی و دغدغه‌های وجودی. این چهار تجربه، پرسش از هدف زیستن و رنج کشیدن را برای شخصیت‌ها پیش می‌آورند. در رمان‌ها دو نیروی «ایمان» و «عشق» است که «زندگی» را قابل تحمل می‌کند.

در این بخش، نخست به بحران معنای زندگی از دید شخصیت‌های داستانی می‌پردازیم، سپس به عوامل ایجاد بحران ذیل دو مقوله «نبود ایمان» و «غیاب عشق» پرداخته خواهد شد. در بخش‌های بعدی از پیامدهای بحران و شیوه‌هایی که شخصیت‌های رمان در مواجهه با آن در پیش می‌گیرند، بحث خواهیم کرد.

مدل زیر چارچوب بحث را در قالب نظریه مبنایی نشان می‌دهد:



نمودار شماره ۱ مدل اصلی (تجربه‌ی بحران، شرایط و پیامدهای آن)

تجربیات بحران ساز

تجربه‌ی مرگ

مرگ به شکل‌های مختلف، یکی از مضامین اصلی رمان‌های مستور به حساب می‌آید. در رمان من گنجشک نیستم، مرگ همسر و فرزند، شخصیت اصلی را درگیر پرسش‌های اساسی کرده است. شخصیت اصلی رمان *روی ماه خداوند را ببوس* برای یافتن علت خودکشی دکتر پارسا، یا به عبارتی معنا کردن مرگ و نزدیک شدن به حل بحران در راه انجام این تحقیق نمود می‌یابد. در *استخوان خوک* و *دست‌های جن‌امی*، شخصیت اصلی رمان از خود و دیگران سؤال می‌کند که این همه تکاپو برای زندگی کردن به چه هدفی است. چرا انسان حاضر است در عمر کوتاه خود این همه شرارت کند و آلودگی‌های اخلاقی را به جان بخرد در حالی که پایان این راه برای همه مرگ است؟

مواجهه با مرگ در ذهن شخصیت‌ها پرسش از اهمیت زندگی را مطرح می‌کند. وقتی پایان همه چیز مرگ است، تلاش برای زیستن - به ویژه زیستن همراه با شرارت و خشونت و بی‌اخلاقی - چه ارزشی دارد؟ مرگ در رمان‌ها دو خصیصه دارد: «گریزناپذیری» و «پیوستگی آن با زندگی». نخستین به این نکته اشاره دارد که است و دیگر آن که مرگ، تنها پایان زندگی نیست بلکه با زندگی آمیخته است.

در «من گنجشک نیستم» در اثر ضربه ناشی از مرگ همسر و جنین متولد نشده‌ او، پیوسته به مرگ و گریزناپذیری آن فکر می‌کند و سایه مرگ را موقعیت مختلف زندگی می‌بیند. او به دلیل

تجربه‌ی خاص خود یعنی از دست دادن فرزند هنوز متولد نشده و دفن او به دست خود، و همچنین از دست دادن همسرش به دلیل عوارض ناشی از زایمان، به شکل دردناکی زندگی را تنیده شده و پیوسته با مرگ تجربه می‌کند؛ برای او اکسیژن که عامل زندگی است، همچون «قاتل» بچه‌اش به نظر می‌رسد چنان که زایمان و تولد نیز یادآور مرگ است.

تجربه‌ی شرارت انسان‌ها

یکی دیگر از مضامینی که در رمان‌های مستور برجسته شده و به شکلی با ایجاد بحران مرتبط می‌شود، مقوله‌ی «شرارت بشری» است. شخصیت اصلی رمان «استخوان خوک و دست‌های جذامی» انسان را موجود شروری می‌داند که برای زندگی خود منع اخلاقی قائل نیست. شرارت انسان‌ها در دو سطح مطرح می‌شود: جنگ، کشتار و جنایاتی که انسان‌ها مرتکب می‌شوند، یا اعمال فردی مثل قتل و خشونت نسبت به یکدیگر. نتیجه هر دو سطح، نگاهی منفی و تحقیرآمیز شخصیت‌های داستانی به انسان و شیوه زندگی اوست. شخصیت رمان از خود و دیگران سؤال می‌کنند چرا انسان‌ها دست به بدی می‌زنند. این تلقی از اعمال انسان، دست‌مایه‌ای است تا رمان، شکل‌های مختلف جنایت و زشتی دنیا را مطرح کند.

«شرارت انسانی» زمینه‌ای است تا مسأله «شر» نیز طرح شود. شخصیت‌های زمان در مواجهه با «شرارت انسانی» دچار تعارض می‌شوند و نمی‌توانند این واقعیت را با اعتقاد به «خداوند و مهربانی او» توضیح دهند. از دید شخصیت‌ها، نابسامانی، زشتی و بی‌ارزش بودن دنیا با مسأله وجود خداوند، مهربانی او، علت آفرینش انسان و معنا داشتن زندگی در تعارض است. این پرسش را با اتکاء به چه منبعی می‌توان پاسخ داد؟ شخصیت‌های رمان فرد پس از تجربه‌ی دردناک وجود شر در دنیا، تناقضی در دنیا احساس می‌کند و منبعی برای پاسخ سؤال خود نمی‌یابد.

تجربه‌ی رنج

فکر کردن به رنج انسان‌ها شامل رنج‌های اجتماعی (بدبختی، فقر و بی‌عدالتی)، رنج‌های مربوط به خلقت (نقص‌های مادرزادی)، اندوه و درماندگی، همچنین فکر کردن به زندگی منتهی به مرگ و وجود بیماری‌ها - که به شکلی مؤید زندگی سرشار از رنج انسان‌ها هستند - یکی دیگر از مواردی است که برای شخصیت‌های رمان، ایجاد سؤال می‌کند؛ در اینجا نیز بین اعتقاد به خداوند و ناملایمات و زشتی‌های زندگی تعارض دیده می‌شود. شخصیت‌ها نمی‌توانند بین زندگی سرشار از رنج و وجود خداوند آشتی برقرار کنند. در واقع شخصیت‌ها به دلیل این‌که معنایی برای رنج خود و دیگران نمی‌یابند، قادر به درک و پذیرش آن نبوده و آن را به شکلی

آشفته کننده و بحران آفرین تجربه می‌کنند. تجربه‌ی رنج، با مقولات تجربه‌ی مرگ، مسائل وجودی و فکر کردن به شرارت انسان‌ها نیز مرتبط می‌شود؛ سؤال درباره‌ی وجود، مرگ و شرارت خود می‌تواند رنج آور باشد.

[یونس:] «...این وجود داشتن یا به عبارت دیگر تحقق آن احتمال نزدیک به صفر مفهوم‌اش اینه که اراده‌ای توانا و ذی شعور مایل بوده که ما وجود پیدا کنیم... از طرف دیگر، اگه خداوندی هست پس این همه نکبت برای چیه؟ این همه بدبختی و شر که از سر و روی کائنات می‌باره واسه چیه؟... ستم‌گران دائم فربه‌تر می‌شوند و ضعفا در اکناف عالم یا اسیر سیل می‌شن و یا زلزله می‌آد و زمین اونها رو می‌بلعه. اگر هم جون سالم بدر ببرند، فقر و گرسنگی و بیماری سر وقت شون می‌آد. این همه کودک ناقص الخلقه تاوان چه چیزی رو دارند پس میدن؟...» (مستور، ۱۳۸۸ الف: ۲۵-۲۶)

دغدغه‌های وجودی

یکی دیگر از عواملی که منشأ ایجاد بحران برای فرد است، سؤالات و دغدغه‌های وجودی است؛ سؤالاتی درباره‌ی علت وجود، علت آفرینش و شلوغی خلقت، معنای وجود و تولد که همگی به شکلی با سؤال از وجود خداوند مرتبط هستند. چنین سؤالاتی در صورتی که فرد منبعی برای پاسخ‌گویی به آن‌ها نداشته باشد- و به خصوص در کنار توجه به زندگی توأم با رنج - می‌تواند منشأ اضطراب و رنج روحی فرد شود.

[جولیا] «میگه دلایل زیادی داره که ثابت می‌کنه او نباید وجود داشته باشه و به همین خاطر همیشه از این که وجود داره شگفت زده است. دنبال دلیل موجهی برای بودنش می‌گرده. می‌خواد بدوننه بیست و پنج سال پیش، یعنی درست قبل از تولدش کجا بوده... می‌پرسه هزاران ساله که جهان وجود داشته اما او نبوده، چه دلیلی باعث شده که او ناگهان بیست و پنج سال قبل وجود پیدا کنه و به زندگی پرتاب بشه؟ آن هم چه زندگی‌ای؟ پر از رنج و درد و فقر و بیماری و اندوه که آخر هم به مرگ منتهی می‌شه. جولیا به آفرینش و زندگی و مرگ اشکالات جدی می‌گیره و این، زندگی رو براش تلخ و دشوار می‌کنه» (همان: ۶)

شرایط ایجاد بحران

در پارادایم نظریه مبنایی، منظور از شرایط میانجی یا مداخله‌گر، شرایط کلی و وسیع‌تری است که بر چگونگی استراتژی اثر می‌گذارند. این شرایط عبارت‌اند از: زمان، مکان، فرهنگ و تاریخچه و وقایع زندگی فرد و... (استراس، ۱۳۸۵).

نبود ایمان و یقین

ایمان زمینه‌ای تعیین‌کننده برای تأثیر شرایط علی بر تجربه‌ی بحران است؛ به این معنی که برای شخصیت با ایمان، تجربیات مرتبط با مرگ، رنج و ... بحران آفرین نبوده ولی در نقطه‌ی مقابل و در شرایط نبود ایمان و یقین، تجربیات خاص (شرایط علی در مدل) به تجربه‌ی بحران می‌انجامند.

مقوله‌ی نبود ایمان و یقین به خصوص در رمان *روی ماه خداوند را بیوس* برجسته می‌شود و در رمان‌های بعدی به ترتیب انتشار، این مسأله به شکل غیرمستقیم‌تر و بیشتر در قالب نبود نوعی معنویت خود را نشان می‌دهد. در واقع باید گفت که تجربه‌ی رنج، مرگ، شرارت و دغدغه‌های وجودی در شرایطی ویژه و برای شخصیت‌های خاصی ایجاد بحران می‌کند که مهم‌ترین آن شرایط، نداشتن ایمان است.

شخصیت‌های رمان در مواجهه با چهار وضعیتی که گفته شد، تردیدهایی در ذهن‌شان پیش می‌آید و در نتیجه ایمان‌شان به خدا متزلزل می‌شود. وقتی شخصیت‌های رمان، ایمان خود را از دست می‌دهند، «مرگ»، «شرارت انسان‌ها» و ... تجربیاتی آشفته‌کننده، رنج آور می‌شوند که توضیح معقولی برای آنها وجود ندارد. در مقابل، شخصیت‌های باایمان به سبب بهره‌مند بودن از آن می‌توانند مرگ، زندگی، رنج و ... را معنی ببخشند و در سایه توانایی تأویل، توانایی تحمل به دست می‌آورند.

پیامد ایمان، توانایی معنی‌بخشی و تحمل رنج است. علاوه بر آن، ایمان در سطح احساسات هم پیامدهایی دارد که از جمله می‌توان به احساس خوشبختی و احساس آرامش، احساس قدرت به واسطه‌ی اتصال به منبع بی‌نهایت هستی، توانایی فهم رویدادهای ماوراءالطبیعی (از جمله معجزه) اشاره کرد.

در رمان‌های مستور در باره شیوه‌های رسیدن به ایمان اشاره‌ای نشده است اما درباره این که چه شیوه‌هایی راه به «ایمان» نمی‌برد، پرداخته شده است. ایمان از دید مستور، مقدم بر تجربه است و از راه علم و عقل به دست نمی‌آید. علم در فهم حقایق اصلی زندگی انسان ناتوان است. این حقایق از سطح ادراک ما فراتر است، نمی‌توان آن را توضیح داد و ابزار علمی ما برای فهم آن کارساز نیست. این حقایق را تنها می‌توان حس کرد:

[علیرضا به یونس] « پاسخ این سؤال‌ها چیزهایی هستند که از سطح ادراک ما فراترند... این چیزها رو نمی‌شه فهمید یا درک کرد یا حتی توضیح داد. به این چیزها می‌شه نزدیک شد یا اون‌ها رو حس کرد و حتی در اون‌ها حل شد اما هرگز نمی‌شه اون‌ها رو حتی به اندازه‌ای ذره‌ای درک کرد و فهمید... آیا موسی در وادی مقدس کلام خداوند را شنید؟ کسی نمی‌دونه. هیچ کس نمی‌تونه با منطقی علمی ثابت کنه که موسی در آن شب سرد و تاریک صدای خداوند رو از میان درخت شنید یا نشنید. آیا خداوند بر کوه طور تجلی کرد؟ کسی نمی‌دونه. هیچ ابزار علمی برای اثبات و یا نفی تجلی خداوند بر کوه وجود نداره. آیا خداوند وجود داره؟ کسی نمی‌دونه. کسی نمی‌تونه به پاسخ‌های این پرسش‌ها که هر کدام حقیقتی بزرگند نزدیک بشه اما ندانستن به همان اندازه که چیزی رو اثبات نمی‌کنه نفی هم نمی‌کنه. ما به این چیزها می‌تونیم ایمان داشته باشیم یا نداشته باشیم. همین» (همان: ۷۰-۷۲).

از دید مستور، «ایمان داشتن» از سنخ تجربه علمی نیست. این تجربه‌ای است ارادی است که باید خواست تا تحقق یابد. برخلاف تجربه‌ی طبیعت که قانون‌هایش بعد از آزمایش به‌دست می‌آیند، میزان ایمان تعیین‌کننده‌ی موفقیت آزمون خواهد بود:

[علیرضا به یونس] « آدم‌هایی رو می‌شناسم که نه تنها وجود خداوند بلکه ویژگی‌های او رو هم با نوعی بازی درک می‌کنند و لذت می‌برند. منظور من از بازی دقیقاً تجربه کردن خداونده... من واقعاً از این‌که ملحدها نمی‌تونند خداوند رو تجربه کنند متأسفم. در تجربه‌ی خداوند، برخلاف تجربه‌ی طبیعت که قانون‌هاش بعد از آزمایش به‌دست می‌آد، هر چه ایمانت به اون قانون نیرومندتر باشه احتمال موفقیت آزمون‌ها بیش‌تره. یعنی به هر اندازه که به خداوند باور داشته باشی خداوند همون اندازه برای تو وجود داره. هر چه بیش‌تر به او ایمان بیاری، وجود و حضور او برای تو بیش‌تر می‌شه... گر چه هستی خداوند ربطی به ایمان ما نداره اما احساس این هستی کاملاً به میزان ایمان ما مربوطه» (همان: ۷۲-۷۳).

در رمان *استخوان خوک* و *دست‌های جنامی «علم»* و «ایمان» در مقابل هم قرار می‌گیرند.

مستور با کنار هم قرار گرفتن قانون اعداد بسیار بزرگ^۱ و بسیار کوچک^۲ و معجزه‌ای که در پایان رمان رخ می‌دهد، به طور ضمنی بیان می‌شود که معجزه چیزی است که فهم آن در امکان علم نیست. اساساً معجزه یعنی فراتر رفتن از چارچوب منطق علم. امکان وقوع معجزه ارتباطی به اعداد و احتمالات ندارد، بلکه به تقدیر خداوند و مهم‌تر از آن به ایمان به قدرت خداوند ارتباط دارد.^۳ معجزه فراتر از احتمالات ریاضی است و در جایی که احتمال وقوع یک رخداد تقریباً به صفر نزدیک است، معجزه روی می‌دهد. از این رو، معجزه حسب تعریف وقوع رخداد در شرایطی است که احتمال آن صفر است. باور علمی بر اساس احتمال در برابر ایمان به معجزه قرار می‌گیرد.

تنهایی و غیاب عشق

تنهایی و غیاب عشق را هم می‌توان از شرایط مداخله‌گری تلقی کرد که در کنار تجربه‌ی رنج، مرگ، شرارت و دغدغه‌های وجودی، به بروز بحران کمک می‌کند و یا باعث تشدید آن می‌شود. در رمان من گنجشک نیستم شخصیت‌های دچار بحران، در یک آسایشگاه و هر یک در آپارتمان‌های جداگانه و مستقلی زندگی می‌کنند. تماس با زن، در آن جا ممنوع و مستوجب سخت‌ترین نوع مجازات است. علاوه بر این، در بحران بعضی از شخصیت‌ها (مثل ابراهیم و کابلی) «غیاب عشق»، در بروز بحران تأثیرگذار بوده و این شخصیت‌ها، به دلایلی (از جمله مرگ و خیانت) همسر خود را که به او عشق می‌ورزیده‌اند، از دست داده‌اند و به دلیل ناتوانی در فراموشی و کنار آمدن با موضوع بحرانی را تجربه می‌کنند. به این ترتیب با این که از تجربه‌ی مرگ به عنوان یکی از اصلی‌ترین عوامل ایجاد بحران نام بردیم، توجه به ارتباط «تجربه‌ی فقدان» به شکل عام با تجربه‌ی فقدان عشق به شکل خاص، به روشن‌تر شدن ارتباط مرگ و نبود عشق در رمان کمک می‌کند.

گسست از محیط و نبود آزادی

یکی دیگر از شرایط مداخله‌گر که در رمان من گنجشک نیستم، در جهت استمرار و یا تشدید بحران و خلاف جهت استراتژی‌های موفق ساکنین عمل می‌نماید، شرایط خاص آسایشگاه است

۱. عکسی در اتاق دکتر مفید از کهکشانی در «فاصله‌ی چهل و چهار میلیون سال نوری زمین» (مستور، ۱۳۸۸ ب: ۳۲).

۲. احتمال پیدا شدن نمونه قابل پیوند به بدن الیاس: یک هفتصد و پنجاه هزارم (همان: ۳۳).

۳. افسانه بعد از باور کردن امکان معجزه، خود به ذکر گفتن می‌پردازد و اثر نذر کردن و ایمان به قدرت خداوند پاسخ معجزه گونه‌ی بانک بین‌المللی خون است.

که مهم‌ترین آن گسست از محیط بیرون و نبود آزادی برای ساکنین دچار بحران آن جا است. مفاهیمی که شرایط آسایشگاه را توضیح می‌دهد عبارت از: اتخاذ روش سخت‌گیرانه شامل روش اعمال تحکم، تحقیر، توهین و نگاه از بالا به ساکنین، شباهت آسایشگاه به پادگان، اعمال مقررات خاص (ممنوعیت تماس با زن، محدودیت مرخصی، لزوم گزارش دادن تخلفات دیگران و...)، سعی در وابسته نگه داشتن افراد به خود و اعمال فشار در ترکیب با رفاه به قصد «استحالی روح» (همچون نوعی سلوک، خمیربازی با روح، عشق بازی روماتیک برای تغییر شکل روح) برای ایجاد تعادل در ساکنین از طرف مسئولین آسایشگاه، و اعمال تنبیه در صورت تخلفات خاص و برداشتن مهره‌ی مزاحم از راه روش‌های درمانی است.

پیامدهای بحران

توانایی در تأویل

توانایی تأویل و معنی بخشیدن به مرگ، زندگی، رنج و... از اصلی‌ترین پیامدهای ایمان نیز به‌شمار می‌رود. کسانی که ایمان دارند - خواه به شکل پیشینی و یا بعد از تجربیات درونی - بر خلاف افراد درگیر بحران، زندگی، مرگ، رنج، اندوه، بیماری، نقصان و شر را وقایع معناداری به‌شمار می‌آورند و نه تنها آن‌ها را مغایر با ایمان به خدا نمی‌دانند، بلکه از تعابیری استفاده می‌کنند که نشانه‌ی دید مثبت آن‌ها به سختی و رنج است. مفاهیم مرتبط با توانایی تأویل به‌عنوان پیامد ایمان عبارتند از: اعتقاد به عمومیت غم و اندوه برای همه‌ی انسان‌ها و تأویل آن (هیجان، زیبایی، عظمت، درخشش، عمق، معنا، لذت و پیچیدگی زندگی از نظر خداوند در غم انسان‌ها)، تأویل بیماری (بیماری همچون فرشته)، تأویل سختی و رنج انسان‌ها (محل حضور خدا، روزه‌ای به سوی خدا)، تأویل مرگ (نترسیدن از مرگ)، تأویل معنای زندگی، تأویل پیچیدگی‌های هستی. در نقطه‌ی مقابل ناتوانی در تأویل این تجربیات، به عنوان پیامدهای اولیه‌ی بحران (و به نوعی پیامد نبود ایمان و یقین) ذکر شده است. همان طور که در بحث نبود ایمان به عنوان یکی از شرایط مداخله‌گر در بروز بحران ذکر شد، تجربیات بحران ساز، در کنار شک در وجود خدا و نبود ایمان و یقین به او، باعث رنج روحی و احساس سردرگمی می‌شوند. در شخصیت‌هایی که دچار بحران شده‌اند و در نهایت به نحوی توانسته‌اند بر بحران خود غلبه کنند، نیز توانایی تأویل و معنی بخشیدن، در حل بحران اهمیت می‌یابد. (آن‌ها یا خود معنایی برای زندگی یافته‌اند و یا به شکل نمادین به معنی و معنویت نزدیک شده‌اند).

ترس از مرگ

مقوله‌ی ترس از مرگ که یکی از پیامدهای بحران - به خصوص بحران ایجاد شده با تجربه‌ی

مرگ- است، به شکل‌های مختلف در رمان‌های مستور به چشم می‌خورد. ترس از مرگ عزیزان قبل از وقوع، ترس از مرگ به واسطه‌ی تجربه‌ی مرگ و یا ترس از مرگ به خاطر ترس از نیستی و فراموشی. همچنین مفاهیم مرتبط با ناشناختگی مرگ نیز که ذیل مقوله‌ی ناتوانی در تأویل مرگ آمده است، با ترس از مرگ در ارتباط قرار می‌گیرد.

شخصیت‌های دچار بحران رمان‌ها به دو شکل با واقعیت مرگ برخورد می‌کنند: یا ناتوانی آن‌ها در حل بحران منجر به خودکشی می‌شود که به‌نظر می‌رسد در این حالت فرد به مرگ همچون راهی برای خلاصی از رنج می‌نگرد، و یا این‌که شخصیت درگیر با بحران به اشکال مختلف ترس خود را از مرگ نشان می‌دهد که در هر دو حالت به نظر می‌رسد فرد به معنای حقیقی مرگ دست نیافته است. از طرفی درباره‌ی شخصیت‌های باایمان شواهدی - همچون حضور در جنگ- وجود دارد که حاکی از نترسیدن از مرگ است که این مسأله به دلیل بخشیدن معنای متعالی به مرگ رخ داده است. بر اساس این دلایل می‌توان بین ایمان، توانایی تأویل و ترس از مرگ نسبتی برقرار کرد؛ ایمان به فرد توانایی معنی بخشیدن به مرگ و به تبع آن عدم ترس از مرگ را می‌دهد.

احساس بیگانگی با انسان‌ها

احساس بیگانگی از انسان‌ها یکی از پیامدهای بحران است که بیشتر پیامد ناتوانی در فهم شرارت انسان‌ها و تجربیات دردناک شخصیت دچار بحران، از زشتی عمل انسان‌ها است. همان‌طور که در کدگذاری‌ها مشاهده شد، مفاهیم جدا کردن خود از دیگران، انزجار از انسان بودن و اعمال انسان‌ها، تحقیر و عصبانیت نسبت به انسان‌ها و همچنین حسرت و شرم به خاطر انسان بودن که سازنده‌ی مقوله‌ی بیگانگی با انسان‌ها بودند، به شکل برجسته‌ای در متن زیر قابل پیگیری‌اند:

[دانیال] « اون روز که گفتم کافیه هیچ کس گوش نکرد. هزار بار دیگه هم گفتم کافیه اما انگار همه کر شده بودید. حالا هم میگم کافیه. حالا هم می‌گم عوضی‌ها تمومش کنید. بسه دیگه. کافیه. من یکی که دیگه نیستم. یعنی نمی‌خوام باشم. می‌خوام استعفا بدم. از آدم بودن. از این که مثل شما دو تا دست و دو تا پا و دو تا گوش دارم از خودم متنفرم. کاش می‌شد یه تیکه چوب بود. یه تیکه سنگ. کمی خاک باغچه. کاش می‌شد هر چیز دیگه‌ای بود به جز شما عوضی‌های دوپای بوگندو. لعنت به شما! لعنت به شما و دست‌هاتون و پاهاتون و چشم‌هاتون...

من از این که یکی از شما هستم از همه‌ی سنگ‌ها و درخت‌ها و حیوون‌ها خجالت می‌کشم. آگه شما یه جو عقل داشتید، آگه یه جو شعور داشتید از سنگ‌ها و درخت‌ها خیلی چیزها یاد می‌گرفتید... یواش یواش دارم مطمئن می‌شم که نمی‌شه کاری کرد. هیچ کاری نمی‌شه کرد. دارم مطمئن می‌شم که همه چیز غلطه. همه چیز از بیخ و بن غلطه. هیچ چیز سر جاش نیست. انگار یه مشت خوک رو بریزی توی مزرعه. یه مشت خوک مریض. یه مشت خوک بوگندو» (مستور، ۱۳۸۸ ج: ۳۹-۴۱).

احساس سردرگمی

سردرگمی در هدف، برنامه و روش درست زندگی، «گیج شدن و فرو رفتن» در اثر استفاده‌ی نابجا از علم (شخصیت پارسا در *روی ماه خدا/وند رابیوس*)، احساس بودن در تاریکی و احساس کوری و همچنین گیرکردن در «چاه تاریکی» مفاهیم پراکنده‌ای هستند که تقریباً ذیل مقوله‌ی «احساس سردرگمی» جا می‌گیرند و از پیامدهای بحران به حساب می‌آیند.

رنج روحی و جسمی

به طور کلی رنج یکی دیگر از مضامین اصلی رمان‌های مستور است که به شکل‌های مختلف در رمان‌ها خود را نشان می‌دهد؛ از جمله، رنج جسمی و روحی یکی از پیامدهای اصلی بحران به حساب می‌آید که به نوعی بین تمامی شخصیت‌های دچار بحران مشترک است. به علاوه «رنج» در رمان‌های مستور خود بحران را نیز مشخص می‌کند. در واقع پدیده‌ی اصلی ما در الگوی پارادایم یعنی «تجربه‌ی بحران» همیشه با رنج همراه است و رنج جسمی مقوله‌ای است که گاهی نمود ظاهری بحران نیز به حساب می‌آید. شخصیت‌هایی که دچار بحران هستند، گاهی دچار تب شدیدی تصویر می‌شوند و یا از سرگیجه، بیهوشی و یا سردرد رنج می‌برند. علاوه بر رنج جسمی، شخصیت‌های دچار بحران در اثر دغدغه‌های وجودی بی‌پاسخ، تجربه‌ی رنج، شرارت و مرگ، متحمل رنج روحی نیز می‌شوند.

ناامیدی

این مقوله را می‌توان پیامد یکی از استراتژی‌های ناموفق حل بحران^۱ دانست. شخصیت دانیال در رمان من گنجشک نیستم، که ابتدا به بهبودش در آسایشگاه امید داشته، دیگر از تغییر وضعیتش ناامید شده است. او که به نوعی احساس بیگانگی با انسان‌ها رسیده است و در زمینه‌های مختلف با سؤال روبه‌رو است، به انواع حوزه‌های دانش و علوم برای رسیدن به پاسخ سؤال‌های بی‌انتهایش، سر می‌زند و به دلیل این که استراتژی ناموفقی را در پیش گرفته، موفق به حل بحران نمی‌شود. او از بهبود وضعیت انسان‌ها نیز ناامید است و عقیده دارد که همه چیز از ریشه «غلط» است و امیدی به بهبود وجود ندارد. در واقع این ناامیدی که نسبت به همه چیز وجود دارد، پیامد باقی ماندن در بحران و ناتوانی در حل آن است.

گسست از محیط

علاوه بر گسست فیزیکی از محیط بیرون، تنفر از محیط بیرون و داخل آسایشگاه و همچنین میل به جدایی از محیط داخل آسایشگاه و مقررات سخت گیرانه‌اش اشکال دیگر گسست است. همچنین انفعال و میل به تنهایی (شخصیت اصلی رمان من گنجشک نیستم)، نداشتن مخاطب واقعی و ماندن در خانه (شخصیت اصلی رمان استخوان خوک و دست‌های جذامی)، و گسست در رابطه (جدایی راوی رمان روی ماه خداوند را ببوس از نامزدش) شکل‌های دیگر گسست هستند که همگی پیامد بحران به حساب می‌آیند.

*راه‌های غلبه بر بحران (استراتژی‌ها)**راه‌های موفق**غلبه بر ترس از مرگ*

ابراهیم -راوی رمان من گنجشک نیستم- همان‌طور که گفته شد به دلیل تجربه‌ی مرگ عزیزان و ناتوانی در فهم و معنا بخشی به این تجربه دچار بحران می‌شود و در آسایشگاه به سر می‌برد. روند حل بحران او به این ترتیب کدگذاری شده است که مواردی که به نوعی مرتبط با حل بحران او بودند، انتخاب شدند و مفاهیمی که به نوعی استراتژی شخصیت (به عنوان

۱. منظور از استراتژی حل بحران، راهایی است که شخصیت‌های رمان در جهت حل بحران در پیش می‌گیرند که گاهی موفق و گاه ناموفق است. استراتژی‌ها در نظریه مبنایی جایگاه مهمی دارند. در ادامه مقاله به تفصیل به انواع استراتژی‌های حل بحران خواهیم پرداخت.

کنشگر) محسوب می‌شدند، برجسته گردیدند. نشانه‌هایی در طول رمان مبنی بر خودآگاهی ابراهیم نسبت به مشکلش وجود دارد؛ او می‌داند مشکل از تجربه‌ی مرگ همسر و فرزندش شروع شده و بعد از آن، مدام به مرگ فکر می‌کند و از آن وحشت دارد. او که با ساکنین دیگر آسایشگاه (کابلی، دانیال و ماهان) ارتباط نسبتاً دوستانه‌ای دارد، حرف‌های ماهان راجع به معنای زندگی و تقدس را می‌شنود. (این ارتباط می‌تواند زمینه‌ی حل بحران به حساب بیاید.) او بعد از این که می‌شنود که ماهان را شبانه و به زور از آسایشگاه برده‌اند، تصمیم می‌گیرد که آن‌جا را ترک کند. این تصمیم با تشویق کابلی همراه می‌شود. تصمیم ارادی گسست از محیط محصور آسایشگاه و رسیدن به آزادی بیرون، برای ابراهیم مقدمه‌ای است در غلبه بر بحران. او پس از ترک آسایشگاه، به توصیه‌ی کابلی برای دیدن «پوری» - زنی که «حیالی نجیب نیست. اما معرکه‌س» - به کافه‌ای می‌رود.^۱ در آن‌جا با مرد مستی مواجه می‌شود؛ مرد با او از سختی‌های عشق می‌گوید و در جواب ابراهیم که به‌جای ترس از عشق، مرگ را ترسناک می‌داند، می‌گوید:

«دوستی داشتم که صوفی بود. البته نه از اون‌هایی که از صبح تا شب هو هو می‌کنند و ذکر می‌گن. اما به جورایی صوفی بود ... می‌گفت مرگ عینهو لولوی سر خرمن می‌مونه. می‌گفت مرگ رو درست کرده‌اند تا باهش ما رو بترسونند. عین لولوی سر خرمن که واسه ترسوندن گنجشک‌ها درست می‌کنند. خوب، مگه تو گنجشکی؟ گنجشکی؟»
(همان: ۸۱).

بعد از آن ابراهیم به جای پوری، با زنی دیگر مواجه می‌شود و زن کمی با او حرف می‌زند. ابراهیم متوجه دست‌های زن می‌شود؛ دست‌هایی که او را به یاد افسانه می‌اندازند و بعد گریه می‌کند. دقایقی بعد، وقتی که زن رفته‌است، ناگهان پاسخ سؤال مرد مست، همچون «*دروازه‌ای به سوی بهشت و رستگاری*» در ذهنش برجسته می‌شود، به طوری که دوست دارد به «*باندترین ساختمان شهر*» برود و فریاد بزند «*ه، من گنجشک نیستم*». در همین لحظه متوجه

۱. در این جا باید به جایگاه زن در رمان‌های مستور توجه شود؛ زن مرتبط با پاکی، تقدس، معنای زندگی و ...
۲. در این جا با نوعی نگاه به عرفان روبه رو هستیم؛ در نهایت حرف دوستی که «به جورایی صوفی بود» در حل بحران ابراهیم بیشترین تأثیر را می‌گذارد و این مسأله با مستی مرد گوینده‌ی این حرف‌ها همراه می‌شود که در عرفان مستی، نماد راستی و صراحت است.

خورشیدگرفتگی می‌شود و از کافه بیرون می‌رود. همان طور که از روایت رمان مشخص می‌شود، استراتژی اصلی حل بحران را می‌توان تصمیم ارادی به ترک محیط محصور و رسیدن به آزادی دانست. رسیدن به آزادی و کنش متقابل با شخصیت‌های معنوی (ماهان و مرد مست) و همچنین زن، شرایط مداخله‌گر مهمی در روند حل بحران به حساب می‌آیند. این‌ها که به نوعی شرایط علی حل بحران در الگوی پارادایم به حساب می‌آیند، به غلبه بر ترس از مرگ و به نوعی رسیدن به معنای مرگ می‌انجامد. توجه به معنای خورشیدگرفتگی از این نظر در روند حل بحران اهمیت دارد که با توجه به کدگذاری کل رمان (و رمان‌های دیگر مستور)، آسمان نشانه‌ای از معنویت و خداوند است. همچنین با توجه به تأکیدی که در رمان بر پدیده‌ی خورشیدگرفتگی و پیوستگی آن با مضمون مرگ وجود دارد، می‌توان گرفتگی خورشید را بر اساس معنای مرگ تفسیر کرد.^۱

یافتن معنای زندگی در پرتو معنویت و اخلاق

در توضیح این روند، لازم است به جزئیاتی از شخصیت مورد نظر در رمان اشاره شود: ماهان که در «چاه تاریکی» گیر کرده است و نسبت به مشکل خود، آگاهی دارد، سرانجام دانستن را منشأ بدی‌ها می‌یابد و به دنبال بهانه و معنایی برای زندگی است؛ او معنای زندگی و سرچشمه مقدس شدن انسان‌ها را وجود افراد خوب و کارهای نیکشان می‌داند؛ از نظر او معنای «این دنیای عوصی» در این است که کسانی مثل تاجی در آن زندگی می‌کنند.^۲

«... آگه فکر کردن به تاجی نبود، تا حالا صد دفعه خودم رو از پنجره پرت کرده بودم پایین... البته منظورم خود خود تاجی نیست. منظورم

۱. رمان با وقوع خورشیدگرفتگی و ظاهر شدن ستاره‌ها در روز و بعد از آن، بیرون آمدن خورشید به پایان می‌رسد؛ اشاره به نور و آسمان می‌تواند نشانه‌ای از رستگاری و رسیدن به معنویت باشد. خورشیدگرفتگی را در گره‌گشایی بحران شخصیت رمان نیز می‌توان مورد تفسیر قرار داد؛ با گرفتگی خورشید، نور و زیبایی ستارگان و با بیرون آمدن دوباره‌ی پرتوهای نور، وجود خورشید بیش از پیش حس می‌شود. در این حالت، در عین این‌که خورشید از بین نرفته، ولی از دیده پنهان می‌شود و این آگاهی انسان است که باعث می‌شود خورشیدگرفتگی را نه به معنای مرگ خورشید، بلکه به معنای ناتوانی مقطعی در دیدن آن تعبیر کند. به این ترتیب می‌توان کسوف خورشید را به مرگ تعبیر کرد و توجه به معنای نهفته‌ی خورشیدگرفتگی - هر چند که در رمان مستقیماً به آن اشاره‌ای نمی‌شود - می‌تواند به معنا یافتن مرگ برای شخصیت رمان منجر شود.

۲. تاجی پیرزنی است که «مستخدم و نگهبان و باغبان» آسایشگاه است و هفته‌ای یک بار برای تمیز کردن، به آپارتمان ساکنین می‌رود.

فکر کردن به دنیاییه که کسی مثل تاجی هم می‌تونه توش باشه. در واقع
اگه این دنیای عوضی معنایی داشته باشه قسم می‌خورم به خاطر اینه که
امثال تاجی توش زندگی می‌کنند.»

ماهان بعد از یافتن معنایی برای زندگی، به دیگران نیز در رسیدن به خوبی‌ها کمک می‌کند؛ او با ابراهیم درباره‌ی سرچشمه‌ی تقدس آدم‌ها و اشیاء حرف می‌زند و به نوعی در حل بحران ابراهیم تأثیرگذار است. به‌علاوه با دادن سهمیه‌ی مرخصی‌اش به یاقوت برای ملاقات معشوقه‌اش، در نزدیک شدن یاقوت به سرچشمه‌ی تقدس کمک می‌کند و به همین دلیل مستحق سخت‌ترین مجازات از دید مسئولین آسایشگاه می‌شود.^۱ همان‌طور که مشاهده شد در این استراتژی، بر خلاف استراتژی موفق مربوط به غلبه بر ترس از مرگ، حل بحران در محیط محصور آسایشگاه رخ داد.

توجه به معنای زندگی، تقدس و کارهای خوب در این استراتژی نقش اساسی را ایفا می‌کردند به همین دلیل این استراتژی «یافتن معنای زندگی در پرتو معنویت و اخلاق» نامیده شد. در رمان‌های مورد بررسی، به انتخاب و انجام کار خوب و پیامدهای آن و در تقابل با آن به مسأله‌ی شر و انجام بدی‌ها اشاره می‌شود. انجام کارهای خوب، به‌عنوان روشن‌کننده‌ی راه، عامل ساده شدن هستی، باعث تجربیات ماورائی و عامل مقدس شدن انسان‌ها معرفی می‌شود. درنهایت انجام معجزه نیز اثر انجام خوبی‌ها (و البته با اشاره‌ای به دسترسی به منبع بی‌نهایت قدرت) صورت می‌گیرد.

همچنین همان‌طور که گفته شد، در رمان من گنجشک نیستم انجام خوبی‌ها، عامل مقدس شدن افراد و معنای زندگی در وجود آدم‌های خوب و مقدس است. باید در نظر داشت، که خوبی و تقدس از دید مستور، با نگاه به زن و همچنین جایگاه دانایی نیز در ارتباط قرار می‌گیرد:

[ماهان: «...البته به نظر من کیف دستی همه‌ی زن‌ها مقدسه. شرط
می‌بندم محاله توی کیف دستی زن‌ها قرارداد و چک بانکی و شماره
تلفن‌های وحشتناک و چیزهای کثیف دیگه پیدا کنی... اما توی کیف
مردها چی هست؟... گمونم مستی حقه بازی و دروغ و چیزهای کثیف

۱. طبق مقررات آسایشگاه تماس با یک زن، به هر شکلی ممنوع است و کسی هم که از این موضوع باخبر است، باید مسئولان را در جریان بگذارد. به همین دلیل ماهان توسط کوهی، شبانه و به‌زور، به‌جایی نامعلوم - «جایی با فشار بیشتر» - فرستاده می‌شود.

دیگه... اما چه اتفاقی میافته که چیزها یا آدمها مقدس می‌شن؟... فکر می‌کنم آدمها، خیلی ساده، به این خاطر مقدس می‌شن که کارهای خوبی انجام می‌دن... وقتی کاری رو که شدیداً خوب باشه انجام بدی انگار یه چراغ توی روحت روشن کرده‌ای... واسه همین که به نظر من همه ی زن‌های خونه دار مقدسند» (مستور، ۱۳۸۸ ج: ۶۸-۷۰).

در *رمان استخوان خوک و دست‌های جنای* نیز اخلاق یکی از مضامین اصلی است و این تأکید بیش‌تر به شکل منفی - یعنی وجود شرارت و انجام ندادن کارهای خوب- خود را نشان می‌دهد.

راه بی‌سرانجام در حل بحران

استفاده از دانایی و علم برای رسیدن به پاسخ

همان‌طور که قبلاً در بخش ماهیت ایمان، اشاره شد، مقوله‌ی «ناتوانی علم در فهم حقایق بزرگ» در توضیح ناکارآمد بودن ابزار علمی برای فهم حقیقت‌های بزرگ است؛ این حقیقت‌ها از دید رمان به شکل مستقیم به وجود خداوند و حقیقت روایت‌های مذهبی (مثل معجزات پیامبران) و به شکل غیرمستقیم، حقیقتی همچون عشق را در برمی‌گیرد. از دید شخصیت باایمان رمان *روی ماه خداوند را ببوس* حقایقی وجود دارد که فراتر از سطح ادراک‌اند و امکان فهم، دانستن و توضیح آن‌ها وجود ندارد ولی ندانستن «به همان اندازه که چیزی رو اثبات نمی‌کنه نفی هم نمی‌کنه. ما به این چیزها می‌تونیم ایمان داشته باشیم یا نداشته باشیم. همین.» (مستور، ۱۳۸۸ الف: ۷۰-۷۲) در واقع از دید این شخصیت، راه رسیدن به ایمان به خدا استدلال‌های عقلی قانع‌کننده نیست و گاهی علم و فلسفه به جای گشودن درها، آن‌ها را می‌بندند. به علاوه دید علمی به همه چیز، می‌تواند به ناتوانی در فهم حقیقتی بزرگ همچون عشق شود و شخصیت دچار بحران به دلیل ناتوانی در حل بحران، خودکشی کند. نمونه این مسئله شخصیت پارسا در رمان *روی ماه خداوند را ببوس* است.

مطالعه‌ی زیاد و پراکنده و همچنین سؤال داشتن به شکل افراطی بدون رسیدن به پاسخ و به تعبیر رمان «گیر کردن در چاه سؤال» عواملی هستند که گاهی باعث ایجاد یا تشدید بحران شخصیت رمان می‌شوند و در نهایت نیز راه به‌جایی نمی‌برند. شخصیت دانیال در *من گنجشک نیستم* نمونه‌ی در پیش گرفتن این استراتژی است. او که با فکر کردن به بدترین وضعیت‌های ممکن و شرارت انسان‌ها درگیر است، نوعی احساس بیگانگی با انسان‌ها را تجربه می‌کند. او که اتاق خود را همچون «انبار کتاب» درآورده، برای یافتن پاسخ سؤالاتش به انواع کتاب‌ها سر

می‌زند ولی در نهایت این استراتژی ناموفق است و در نهایت به دلیل ناتوانی در غلبه بر بحران، به مرگ همچون راهی برای خلاصی از رنج می‌نگرد و خودکشی می‌کند. توجه به نظر مستور درباره‌ی دانایی، می‌تواند به روشن‌تر شدن «*استفاده از دانایی و علم به عنوان یک استراتژی ناموفق حل بحران*» و به‌طور کلی وضوح ارتباط علم، عقل و دانایی با معنویت و ایمان بیانجامد. در رمان‌های مستور، دید مثبتی به دانایی وجود ندارد؛ دانستن، منشأ انجام بدترین کارها است و آدم‌هایی که بهانه‌ای برای زندگی اند و به‌دلیل انجام کارهای خوب، مقدس شده‌اند، آن‌هایی هستند که دورترین فاصله را با دانایی دارند:

[امیرماهان به ابراهیم:] «می‌گویند: بدتر از کشتار همون چیزیه که کشتار رو درست می‌کنه... بدتر از کشتن آدم‌ها چیزهاییه که می‌دونیم. منظورم خیلی چیزهاست. کاش می‌شد همه‌ی درها و دریچه‌های دانستن رو بست. کاش می‌شد برگشت. می‌شد کسی شد مثل تاجی. مثل مادر دانیال. مثل مادر من که گاهی می‌آد این جا و حتی جدول ضرب رو هم بلد نیست. حتی نمی‌دونه که زمین دور خورشید می‌چرخه... [تاجی]... همه چیزش مقدسه. دست‌هاش، موهاش، چادرش، کفش‌هاش... و از همه واضح‌تر کیف دستی‌اش... به نظر من کیف دستی همه‌ی زنها مقدسه... البته تو این خراب شده چیزهای مقدس دیگه‌ای هم هست که بدجوری باعث می‌شه آدم خودش رو از پنجره پرت نکنه پایین. مثلاً نقاشی بچه‌ها یا کله‌ی کج و کوله‌ی عقب‌مونده‌ها یا کورهای مادرزاد یا زن‌های خونه‌دار و به‌خصوص این زن‌های خونه‌دار که منبع تقدس‌اند» (همان: ۶۹).

به‌جز رابطه‌ی ندانستن با تقدس و معنویت، در رمان‌های مستور به شکل‌های مختلف بر تأثیر منفی اطلاعات پراکنده و به‌طور کلی دانایی اشاره می‌شود:

[دکتر روان‌شناس پارسا به یونس:] «معتقدم هر چیز دیگه‌ای که بخواد اطلاعات پراکنده و دسته‌بندی نشده رو یک‌جا به مخاطب منتقل کنه، مضره. رادیو، تلویزیون، روزنامه و ماهواره تنها کارشون اینه که آگه نه بمباران، اما مثل باران اطلاعات پراکنده و بی‌خاصیت رو بر سر شما بریزند... باران خبر، دانایی انسان رو آشفته می‌کنه و وقتی آگاهی کسی

آشفته شد خود او هم درمانده می‌شه. دانایی پریشان از جهل بدتره چون به هر حال در ندانستن آرامشی هست که در دانستن نیست... به هر حال من ترجیح می‌دم به جای روزنامه خوندن یا تماشای تلویزیون، موزیک گوش کنم یا غزلی از حافظ بخونم» (مستور، ۱۳۸۸ الف: ۶۵-۶۶).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مقوله‌ی محوری و مشترک در تمام رمان‌های مورد بررسی، تجربه‌ی بحران است و تجربه‌ی مرگ، رنج، شرارت و دغدغه‌های وجودی به عنوان شرایط علی اصلی تجربه‌ی بحران به دست آمد. به بیان دیگر تجربیات خاصی همچون مرگ عزیزان، استیصال و فکر کردن به رنج‌های بشری، توجه به شرارت و زشتی عمل انسان‌ها و همچنین داشتن سؤالات بی‌پاسخی درباره‌ی معنای مرگ و زندگی، در کنار عوامل دیگری باعث ایجاد بحران برای شخصیت‌ها می‌شود. این عوامل مداخله‌گر، عبارت بودند از فقدان یقین و ایمان، تنهایی و نبود عشق، جدایی از محیط و نبودن آزادی. از میان شرایط مداخله‌گر، نبود ایمان مقوله مهمی به حساب می‌آید و به طور کلی مسأله‌ی ایمان، یکی از مهمترین مقولات در این تحقیق است. در رمان‌های مستور ایمان کیفیتی است که به اتکاء عقل و دانایی به دست نمی‌آید. به علاوه ایمان مقدم بر تجربه است؛ در اثر ایمان است که فرد امکان تجربیات ماوراءالطبیعی می‌یابد. در مورد ارتباط ایمان با عقل و دانایی دید مستور به ایمان‌گرایان شباهت دارد؛ برای مثال کیر کگور برای عقل نقشی در رسیدن به ایمان قائل نیست و به نوعی عقل را در برابر ایمان قرار می‌دهد (اندرسون، ۱۳۸۵).

یکی دیگر از پیامدهای ایمان که در این تحقیق بسیار اهمیت دارد، توانایی تأویل و معنی بخشی است. برای شخصیت با ایمان، عواملی که در شخصیت‌های دیگر، باعث بحران می‌شود، معنی یافته و به همین دلیل آشفته کننده نیست. به این ترتیب تجربه‌ی رنج، شر و مرگ، همزمان پدیده‌هایی دوگانه‌اند؛ برای برخی شخصیت‌ها موجب بحران معنا می‌شوند ولی برای شخصیت با ایمان، این نوع تجربه‌ها در نظام هستی، معنایی روشن دارند. برای او رنج و اندوه، راهی برای نزدیک شدن به خداست. او معنای مرگ و زندگی و وجود را می‌داند و اثر کار خوب و بد برای او روشن است. شخصیت دچار بحران، به علت تجربیات رنج‌آور خود و نبود ایمان و معنویت، از معنی بخشیدن به آن تجربیات ناتوان است و یا به آنها اعتراض دارد. در نهایت نیز با معنی بخشیدن به زندگی و مرگ است که شخصیت رمان به معنویت نزدیک شده و بر بحران خود غلبه می‌کند.

نبود عشق و تنهایی به عنوان یکی دیگر از شرایط مداخله‌گر در بروز بحران بیان شده است. شخصیت‌های دچار بحران به نوعی از عشق و زن جدا مانده‌اند. به خصوص این تأکید در

رمان‌های آخر بیشتر وجود دارد و به همان نسبتی که تأکید بر ایمان، غیرمستقیم‌تر مطرح می‌شود، بر عشق و معنویت بیشتر تأکید می‌شود این مسأله با توجه به نگاه خاص مستور به عشق و زن روشن‌تر می‌گردد. از نظر او زن در ارتباط با معنای زندگی، تقدس و پاکی قرار می‌گیرد. همچنین عشق به خداوند مرتبط می‌شود و مفاهیم خاص مذهبی درباره عشق به کار گرفته می‌شوند، درعین حال مقصود بیشتر عشقی خاص و غیرجسمانی است.

تا اینجا گفته شد که تجربیات خاصی در کنار عوامل دیگری همچون نبود ایمان و عشق، به بحران شخصیت‌ها منجر می‌شود. این بحران به خصوص بر توانایی تأویل اثرگذار است. در واقع ایمان، توانایی معنی بخشیدن به تجربیاتی که به طور بالقوه آشفته کننده‌اند، به فرد می‌بخشد و کسی که در پرتو ایمان، برای چنین تجربیاتی معنایی قائل است، دچار بحران نمی‌شود. ناتوانی در تأویل به پیامدهای دیگری منجر می‌شوند که در اصل پیامد بحران به حساب می‌آیند. ناتوانی در تأویل تجربیات خاص، پیامد اولیه بحران نامیده شده است. پیامدهای ثانویه بحران عبارت‌اند از: احساس بیگانگی با انسان‌ها، احساس سردرگمی، ناامیدی، گسست با محیط، ترس از مرگ و رنج روحی و جسمی. شخصیت‌های دچار بحران، پیش از حل آن با چنین مسائلی روبه رو هستند.

به طور کلی دین در رمان‌های مستور، بیشتر حول سه محور اساسی می‌چرخد: ایمان، معنویت و اخلاق. به شکل خاص مفاهیم مذهبی دیگر که در رمان‌ها طرح شده‌اند عبارتند از: رخ دادن معجزه، شفا، نذر کردن، ذکر گفتن، نماز خواندن، جنگیدن (بودن در جبهه) و شهادت، روز قیامت، نامه‌ی اعمال. همچنین چند بار نام امام علی علیه السلام و حضرت موسی در رمان‌ها برده می‌شود و عنوان رمان دوم نیز از حدیثی از امام علی (ع) اقتباس شده است.

بر اساس تحلیل متن رمان‌های مستور، بعضی از شخصیت‌های رمان بحرانی در سطح معنا را تجربه می‌کنند. در این میان در بعضی موارد دین به شکل خاص ایمان، اخلاق و یا معنویت نمود می‌یابد و تأکید خاص بر ایمان و همچنین مفاهیم خاص مذهبی به ترتیب در رمان‌های آخر مستور جای خود را به اخلاق، عشق و معنویت می‌دهند. استراتژی‌هایی که شخصیت‌ها برای غلبه بر تجربه‌ی بحران معنا به کار می‌گیرند به دو بخش تقسیم شد؛ استفاده از علم و دانایی برای رسیدن به پاسخ همچون راهی بی‌سرانجام (استراتژی ناموفق) و یافتن معنای زندگی از طریق معنویت و اخلاق همچون راه غلبه بر بحران (استراتژی موفق) به تصویر کشیده می‌شوند.

آن چه که به خصوص در مقایسه با تفسیر رسمی از دین در تحلیل متن رمان‌ها برجسته می‌شود، فردی بودن -در مقابل دید اجتماعی و سیاسی دین و همچنین جایگاه مرجعیت رسمی- و تأکید بر جنبه ایمان، اخلاق و معنویت -در تقابل با بعد شریعت و دین مناسک‌گرا-

است. در رمان‌های مستور شخصیت‌های دچار بحران معنا، بدون مدد از نهادهای دینی و اجتماعی، تلاشی فردی را در مواجهه و حل بحران آغاز می‌کنند. استقبال از رمان‌های مستور را می‌توان دلالتی از اشتراک این دغدغه‌ها با مسائلی که مخاطبان، خود را درگیر آن می‌دانند، تلقی کرد. هر چند چنین نکته‌ای مستلزم تحقیق درباره دریافت مخاطبان از رمان است. علاوه بر آن شیوه معنایابی شخصیت‌های رمان را می‌توان بدیل‌هایی دانست که در ساختار فرهنگی در دسترس کنشگران قرار دارند. در این ساحت، تفسیر رمان‌های مستور را می‌توان شیوه‌ای از بحران ایمانی و حل آن در ساختار فرهنگی جامعه ایران دانست. اهمیت یافتن شیوه‌های فردی دینداری با تاکید بر عشق، معنویت و اخلاق در برابر صورت‌های اجتماعی و سیاسی دینی، نشان‌دهنده چالشی است که در عرصه حیات دینی و تحولات آن در جامعه ایران در حال روی دادن است. عرصه‌ای که به نوبه خود هم حیات جمعی وهم حیات فردی را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

منابع

- استراس، آنسلم و کوربین، جولیت (۱۳۸۵) اصول روش تحقیق کیفی: نظریه مبنایی؛ رویه‌ها و شیوه‌ها، ترجمه بیوک محمدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول.
- اندرسون، سوزان لی (۱۳۸۵) فلسفه کبرگگور، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو، چاپ اول.
- پارکینسون، جی (۱۳۷۵) «لوکاج و جامعه‌شناسی ادبیات»، ترجمه هاله لاجوردی، ارغنون، شماره ۹ و ۱۰.
- فلیک، اووه (۱۳۸۷) درآمدی بر تحقیق کیفی، هادی جلیلی، تهران: نشرنی.
- لوکاج، گئورگ (۱۳۸۱) نظریه رمان، ترجمه حسن مرتضوی، تهران: قصه.
- مستور، مصطفی (۱۳۸۸) الف. روی ماه خداوند را ببوس، تهران: نشر مرکز، چاپ بیست و نهم.
- ----- (۱۳۸۸) ب. استخوان خوک و دست‌های جداهمی، تهران: چشمه، چاپ پانزدهم.
- ----- (۱۳۸۸) ج. من گنجشک نیستم، تهران: نشر مرکز، چاپ دوم.
- وات، ایان (۱۳۷۹) پیدایی قصه؛ پژوهش‌هایی در بارهٔ دیفو، ترجمه ریچاردسونو فیلدینگ، ناهید سرمد، تهران: نشر علم، چاپ اول.

